**قصیده ای تاریخی**

**فرخ، محمود**

در شمارهء اول امسال آن مجله مقاله ممتّعی بقلم محقق محترم آقای مهدی محقق‏ زیر عنوان اسماعیلیه دیدم که در طیّ آن از بعض از ترورهائیکه بوسیلهء فدائیان‏ صورت پذیرفته است ذکری رفته بود.

مناسب دیدم از واقعهء قتل مرموز دیگری که بموجب قصیده یا سند روشن‏ زیر بدست همان فدائیان صورت گرفته-ولی مورّخین بعضی در اشتباه بوده‏ و بدیگران نسبت داده و بعضی مشکوک دانسته‏اند-رفع ابهام کنم.

این قصیده بوسیلهء مستشرق دانشمند روسی آقای پرفسور ولادیمیر ایوانف در رساله‏ای که بزبان انگلیسی سالها پیش چاپ شده نشر یافته.ایشان بیش از چهل سال‏ است که در کار تحقیق و نشر تاریخ این طایفه‏اند و بمدارک و اسنادی دست یافته‏اند که از دسترس همگان دور بوده است.

در قصیده بطوریکه ملاحظه خواهید فرمود مقتول(الد گز)ذکر شده و حال آنکه اتابک شمس الدین الد گز پادشاه آذربایجان به پیری در همدان در گذشته‏ و مقتول مرموز فرزندش قزل ارسلان است که در 581 یا بروایت دیگر در 572 بسلطنت‏ نشست و در مازندران جنگهائی کرد.گویا در آن جنگها فرقهء اسماعیلیه صدماتی‏ دیدند و بتلافی،او را در شعبان 587 در بارگاه خودش کشتند.

ابن اثیر چنین مینویسد:«ثمّ انّه دخل لیلة قتل الی منزله للنیام و تفرق‏ اصحابه فدخل الیه من قتله علی فراشه و لم یعرف قاتله».

و مستوفی در تاریخ گزیده میگوید که فدائیان اسماعیلیه مشکوک بودند و بسبب این قتل بغدادیان قتل ملاحده کردند.

و اما اینکه در قصیده بجای نام پسر نام پدر ذکر شده این‏گونه التباسات بعلل‏ مختلف زیاد بوده و نظایر فراوان دارد چنانکه در کتب و اشعار مختلف،عارف معروف را منصور حلاج نوشته‏اند و حال آنکه حسین بن منصور حلاج است.

«حسن»گویندهء قصیده از آن فرقه و از شعرای زبردست خراسان به رئیس‏ حسن مشهور بوده و امام یا خداوند الموت ضیاء الدین یا نور الدین یا علاء الدین را که‏ حکومتش از سنهء 561 تا 607 بوده مکرر مدح نموده است.این قصیده علاوه بر آنکه‏ موضوع یک واقعهء مرموز است از لحاظ ادب و فصاحت نیز ممتاز است.نام این شاعر را در هیچیک از تذکره‏هائی که چاپ شده است ندیده‏ام.

\*\*\*

درود و محمدت و آفرین هزار هزار بر آن یلان سلاطین ربای تیغ گذار مجاهدان همایون لقا که میخواهد ز هول و هیبت ایشان جهان بجان زنهار وفای قول و ثبات قدم در این عالم‏ قواعدی است که اینان همی کنند اظهار نسیم همت ایشان شمر که می‏آرد بباغ ملک بقا یاسمن فتوح ببار

\*\*\*

بتازگی سه جوان دلاور آن کردند که اعتبار پذیرند از آن اولو الابصار یکی حسام ز آبیز زیر کوه‏1کز او رسیده سو رو سروری بعالم انوار دوم ز تخمهء مه زنگیان بقعهء تون‏2 ستوده بو الحسن آن شمع زبدهء ابرار سوم ز چاهکیان‏3بی‏نظیر منصوری‏ که باز نصرت او جان خصم کرده شکار ز دست و خنجر هریک سپهر آینه‏گون‏ ز نور فتح جهانرا شعار بست و دثار بمون قدرت صاحب زمان محمد،آن‏ که آسمان و زمین را باوست استظهار

\*\*\*

کنون تو گوش بمن دار تا کنم پیشت‏ روایتی به ببانی چو لؤلؤ شهوار چو الد گز بنگونساری و شقاوت خویش‏ گزید بر ره فرمان طریق استکبار ملیک ملک ابد بر وزیر داعی خویش‏ براند حکم که دریاب کار آن مکار مدار عالم اقبال قطب دولت و دین‏ مظفر بن محمد یگانهء ادوار ز مرکز«نجمن»هر سه را بامر امام‏ گسیل کرد باین کار و کار شد چو نگار شدند هر سه و سکین کین بیافت نیام‏ ز حلق و سینهء آن ناسزای بد کردار ز جان تیرهء او چون قضای کن‏فیکون‏ بتاب آتش دوزخ رساند دود شرار یکی غلام که با او بمانده بود چشید ز جام تیغ شرابی که مرگ داشت خمار

(1)«آبیز»دهی است از دهستان زیر کوه قاین-فرهنگ جغرافیائی ایران.

(2)تون در زمان‏ ما نامش بفردوس تبدیل شد.

(3)چاهک؛در پنج شش نقطهء خراسان ده و قریه‏هائی باین نام هست؛ یکی در عرض راه مشهد بسرخس،دوم در کاریز نو بالا جام،سوم در بخش صفی‏آباد سبزوار،چهارم‏ در هستان خوسف بیرجند،پنجم در دهستان پس کوه قاین،ششم در دهستان جویمند گناباد در راه‏ بجستان.ظن اغلب این است که مراد یکی از دو نقطهء مؤخر الذکر است که جزء قهستان و مرکز فرقهء اسماعیلیه بوده است.

نیافت هیچکسی زان مجاهدان ثخن‏1 در آن میانه بموئی ز سیخ خصم آزار ببامدند بتأیید قائمی‏2هر سه‏ فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار زیان چشم بدان دور باد3خود باشد ز بندگان مطیعان دولت قهار که بود در همه عالم که پای گستاخی‏ در این مقام نهاد و ز جان نگشت آوار4 ز حال بی‏خبرند این معاندان لعین‏ که عمر دولت ایشان همی رسد بکنار خلاف قائم کلی هر آنکه اندیشد فلک برآورد از جان او بقهر دمار از آنکه وعده چنین است و انبیای گزین‏ باین مبشر و منذر بدند از اول کار هر آنکه وعدهء راسخ خلاف پندارد بتربود بحقیقت ز زمرهء کفار

\*\*\*

ایا بدست شما هر سه آسمان بلند بگشته در بصر دشمنان دعوت خوار هزار جان منور ببایدم تا من‏ باعتقاد کنم پیش پای هر سه نثار برادران چو رسید آن زمان فیروزی‏ که باشد از دو جهان بخت نیک با ما یار پیک پیاده‏ای اندر مقام ترس افتد شهی که باشد افزون ز صد هزار سوار روا بود که چنین در منازل تقصیر(؟) بهارمان بخزان میرسد خزان به بهار نه آفتاب قیامت برآمده است امروز ز کوه دعوت مستنصر و دعای نزار؟ نه هرکه زو به نترسد در آن مظالم هول‏ بکل ز داور روز جزا بود بیزار؟ چرا از او به نترسیم و هر نفس ننهیم‏ رخ جرایم خود بر زمین استغفار چرا بعالم صدق و صفا نمی‏باشیم‏ ز فیض این شرف لا یزال برخوردار مگر ز غایت این کرده‏های نامحمود شدستمان ز دل و دیده راه رشد و وقار یکی منم که ز کفران‏ها که کرد ستم‏ گناه سهو و خطای من است بس بسیار چو در جماعت اویم امید می‏دارم‏ که او بآن بنگرد مرا بروز شمار سخای شامل او بر سر من مسکین‏ سپهر عالم غفران درآورد بمدار مرا شفاعت احباب او گذاره کند بران صراط که باشد میان جنت و نار حسن چو این سخن اینجا رسید باسر شو5 درود و محمدت و آفرین هزار هزار

مشهد-21 اردی‏بهشت-محمود فرخ

(1)ثخن بفتحتین صفت پارسی است و بمعنی مجروح‏کننده و چاک‏دهنده است.

(2)قائم مقصود امام حی است.

(3)دور باد کلمهء دعای دفع خطر است.

(4)آوار پریشان و پراکنده و مطرود و مردود.

(5)باسر شو یعنی باول قصیده رجوع کن.